شیرازه

مروری بر کتاب «اتحادیه‌های معلمان»

## بذر دموکراسی در مدرسه‌ها

جوادلگزیان

در هجوم امواج اصلاحات نئولیبرالی، خصوصی‌سازی و فشارهای مدیریتی، هنوز نهادهای مدنی هستند که برای آرمان‌های بزرگ مانند آموزش عمومی، دموکراسی و عدالت آموزشی به کار و تلاش بپردازند. اتحادیه‌های معلمان یکی از این نهادهاست که در سطح جهانی در جهت تعیین سیاست‌های آموزشی نو، محیطی پویا برای کنش‌های اجتماعی و طراحی مسیرهای آموزشی آینده گام برمی‌دارد. کتاب «اتحادیه‌های معلمان: از کنش‌های صنفی تا تأثیرگذاری بر آموزش عمومی» با نگاهی جهانی و پژوهش‌محور سلسله مقالاتی از نویسندگان مطرح و کنشگران اتحادیه‌ای است؛ تجربه‌هایی از اتحادیه‌های معلمان در آمریکا، کانادا، انگلستان و استرالیا که روایت‌هایی خواندنی از چانه‌زنی گروهی و دفاع از شرایط کاری معلمان تا شکل‌دهی به گفتمان عمومی و پیوند با والدین و جامعه را در بر گرفته است. کتابی که نشان می‌دهد اتحادیه‌ها چگونه به مسیر خود ادامه می‌دهند و در همان حال، محدودیت‌های خود را می‌پذیرند و به نوسازی سازمانی و راهبردهای تازه می‌اندیشند. دیدگاه‌هایی درباره اتحادیه‌های معلمان؛ جنسیت و جایگاه: انجمن‌های معلمان انتاریو؛ پاسداری از حقوق معلمان و گسترش آموزش دولتی؛ یادآوری، بازاندیشی و زنده‌کردن اتحادیه‌گریِ معلمان با رویکرد عدالت اجتماعی؛ شکنندگی و ناپایداری در روابط میان اتحادیه‌های معلمان و دولت؛ شهروند نمونه یا شهروند با تأثیر منفی؟ ماهیت مناقشه‌برانگیز کنشگری معلمان در حوزه عمومی؛ زمینه‌های رسمی و غیررسمی در اجتماعی‌شدن اتحادیه‌ها؛ کلاس درس، جامعه و قرارداد: چارچوبی تازه برای پدیدآوری مشروعیت اخلاقی و کنشگری اعضا؛ چرایی و چگونگیِ حمایت اتحادیه‌ها از پیشرفت حرفه‌ای و مستقل معلمان؛ گذر از مرزها با هدفِ پشتیبانی از آینده‌نگری راهبردی؛ اصلاحات آموزشی در انگلستان و ظهور اتحادیه‌گری اجتماعی؛ سه‌گانه‌ای که معلمان را پیروز می‌کند: دموکراسی، عدالت اجتماعی و بسیج نیروها؛ و نتیجه‌گیری، عناوین ۱۳ فصل این کتاب هستند. با هم نگاهی داریم به مقاله «سه‌گانه‌ای که معلمان را پیروز می‌کند: دموکراسی، عدالت اجتماعی و بسیج نیروها» از لوئیس وینر، نویسنده، پژوهشگر و کنشگر اجتماعی در امر آموزش. لوئیس ابتدا وضعیت آموزشی امروز آمریکا را این‌گونه تصویر می‌کند: در سرتاسر آمریکا، ما اکنون درگیر یک مبارزه بزرگ بر سر ساختار آموزش‌وپرورش کشور هستیم. در یک سو، تلاش‌های دوحزبی (دو حزب اصلی) برای خصوصی‌سازی مدرسه‌ها و سست‌کردن وعده آموزش عمومی قرار دارند. در سوی دیگر این تلاش‌ها، مخالفتِ شمار چشمگیری از خانواده‌ها و معلمان قرار دارند. لوئیس وینر سپس خاطرنشان می‌کند: ثروتمندان و قدرتمندانی که رسانه‌ها و سیاست‌های آموزشیِ هر دو حزب سیاسی را در دست دارند، با شعارهایی همچون «اولویت‌دادن به دانش‌آموزان» و «کارآمدکردن مدرسه‌ها» هدف‌های اصلی خود را پنهان می‌کنند. محور اصلی سیاست‌های آموزشی هر دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه بر این فرض استوار است که آموزش، «تنها راه واقعی برای بیرون‌آمدن از فقر» است. این انگاره باعث می‌شود که دولت نیازی به مبارزه با فقر از رهگذرِ سیاست‌های اقتصادی مانند فراهم‌کردنِ شغل‌هایی با درآمدهای درخور و پشتیبانی از اقتصادِ پایدار یا تضمینِ حداقل دستمزد برای جلوگیری از فقر نداشته باشد. مدرسه برای بیشتر کودکان «تنها راه واقعی برای بیرون‌رفتن از فقر» نمی‌تواند باشد و نیست، زیرا اقتصاد ما میلیون‌ها شهروند را به بیکاری یا کارهایی با دستمزدهای زیر خط فقر محکوم می‌کند. و در حالی که مهم‌ترین مدافع لیبرالِ آموزش عمومی، دایان راویچ معتقد است که هدف آموزش، قدرتمندکردن اقتصاد و آماده‌سازی افراد برای کار بوده و هست. لوئیس وینر تأکید دارد که مدرسه‌ها اغلب دانش‌آموزان طبقه کارگر را برای شغل‌های طبقه کارگری و بیشترِ فرزندان متخصصان را برای شغل‌هایی هم‌تراز با وضعیت اجتماعی پدر و مادرهایشان آموزش داده‌اند. وینر آنگاه تجربه اتحادیه معلمان شیکاگو در شکل‌گیری گونه‌ای از اتحادیه‌گرایی جنبش اجتماعی را که در آن اتحادیه تلاش کرده است کارزارهای صنفی و سیاسی خود را به پشتیبانی گسترده‌ترِ پدرها و مادرها و جامعه محلی پیوند بزند، یادآوری می‌کند و نوید می‌دهد: نسل‌های تازه‌ای از معلمان به‌سرعت در حال سیاسی و رادیکال‌شدن هستند. هرچند هنوز ترس فزاینده‌ای وجود دارد، اما کانون‌های مقاومت دارند خود را نشان می‌دهند. معلمان همواره از اتحادیه معلمان شیکاگو انرژی و الهام گرفته‌اند اما از سترگیِ کاری که در پیش دارند، هراسناک‌اند. از دیدگاه لوئیس وینر کنشگران صنفی در سه موضوع هم‌رأی‌اند: بسیج اعضای اتحادیه در زمان اختلاف‌های قراردادی، همکاری با خانواده‌های همراه، و توسعه خواسته‌های قراردادی، که مسائل اقتصادی را در برنامه‌ای برای مدرسه‌های باکیفیت گنجانده و نابرابری اجتماعی، سلطه شرکت‌ها بر دولت و نژادپرستی را به‌عنوان دست‌اندازهایی در مسیرِ داشتن مدرسه‌های شایسته، با دانش‌آموزان شایسته مورد توجه جدی قرار دهد. در حالی که این عناصر به‌خودی‌خود ضروری هستند، اما کافی نیستند. اغلب این موضوع که کانونِ سازماندهی اتحادیه‌ای، پرورش رهبران و کنشگران تازه و مبارزه برای هنجارها و رویه‌های دموکراتیک، «در کف محل کار» یعنی در مدرسه است، نادیده گرفته می‌شود. لوئیس وینر از دموکراسی اتحادیه‌ای و همچنین پایبندی به عدالت اجتماعی دفاع می‌کند و می‌نویسد: نه‌فقط [شنیدن] صدای اعضا مورد نیاز است، بلکه در این راه قدرتی ضروری است که از کفِ کلاس بیرون می‌آید و رفتارهای رهبری را اطلاع‌رسانی می‌کند و آنها را به چالش می‌کشد. یک برنامه عدالت اجتماعی به همراه بسیج اعضا، آمیخته‌ای ناپایدار و کم‌دوام است. این ترکیب می‌تواند رویارویی‌های ستیزه‌جویانه‌ای [با کانون‌های قدرت] را دامن بزند، اما نمی‌تواند این پیروزی‌ها را به دگرگونی‌های ژرف در روابط قدرت و کف کلاس بدل کند؛ روابطی که اتحادیه‌های معلمان امروز برای مبارزه با نابرابری‌های گسترده قدرت میان معلمان و مدیریتِ [سیاسی] به آن نیاز دارند. لوئیس وینر پیشنهاد می‌دهد: دو اصل بنیادین اتحادیه‌گریِ شغلی، یعنی همبستگی و دموکراسی، دو مفهوم رقابتِ فردی و ساختارِ سلسله‌مراتب را به چالش بکشند؛ مفهوم‌هایی که سرمایه‌داری پایه‌گذاری کرده و روابطِ قدرت در محیط کار را توضیح می‌دهد. آرمان‌های دوقلوی همبستگی و دموکراسی، برای به وجود آوردن جامعه‌هایی که از شکوفایی کامل ظرفیت‌های انسانی پشتیبانی می‌کنند، بسیار مهم هستند. اتحادیه‌ها، به دلیل جایگاهِ بی‌مانندشان در محل کار، رشته‌ای را فراهم می‌کنند که دموکراسی را پایدار نگه می‌دارد. زمانی که اتحادیه‌ها دموکراتیک نباشند، حتی اگر برای عدالت اجتماعی مبارزه کنند، روابط سلسله‌مراتبی را که سبب کاهش قدرت حقوق‌بگیران می‌شود، ادامه داده و اجازه می‌دهند که تبعیض و سرکوب در روابط اجتماعی باقی بماند. اتحادیه‌های غیردموکراتیک نمی‌توانند حقوق‌بگیران را برای پایه‌گذاری یک جامعه دموکراتیک آموزش دهند، زیرا گوهر زیست اتحادیه‌ای، پیروی کارگران از کسانی را قوت می‌بخشد که (به‌ظاهر) می‌دانند چه چیزی برای آنها بهتر است. و اغلب، آن کسانِ دیگر از گروه‌هایی در جامعه می‌آیند که دارای قدرت و امتیاز بیشتری هستند. و درست در این نقطه لوئیس وینر از توان صدای جمعی اتحادیه می‌گوید: اتحادیه‌های معلمان بذر دموکراسی را در مدرسه‌ها می‌کارند، زیرا به معلمان صدای جمعی درباره شرایط کارشان می‌دهند. حتی زمانی که چانه‌زنی گروهی، اختیارات قانونی اتحادیه را محدود کند، این نهاد با دادنِ آگاهی‌های گسترده و کنشگرانه، این درس را به معلمان آموخته که آنها اعضای اتحادیه هستند، نه کارکنان یا مقام‌های برگزیده [در ساختار دولتی]؛ اعضایی که می‌توانند فشارهای فراوانی بر بسیاری از چارچوب‌های غیررسمیِ مربوط به کار، وارد کنند.



**اتحادیه‌های معلمان**
از کنش‌های صنفی تا تأثیرگذاری بر آموزش عمومی
**گردآوری و ویرایش: نینا بسیا**
**ترجمه محمدرضا نیک‌نژاد**
**انتشارات اختران**



عکس: gettyimages

جنبش دانش‌آموزان و آموزش نابرابر: با نگاهی به جستار «در ستایش بی‌سوادی» انسنس‌برگر

# سواد به‌عنوان ابزار انقیاد



پیام‌حیدرقزوینی

اعتراضات دانش‌آموزان در فرانسه حول مسئله آموزش نابرابر شکل گرفت اما به‌سرعت با جنبش دانشجویی، اتحادیه‌های کارگری و جلیقه‌زردها پیوند خورد و به بسیاری کشورهای دیگر هم سرایت کرد. کانون این اعتراضات، ایستادن در برابر سیاست‌های راست‌گرایانه دولت‌ها از یک سو و افزایش هزینه‌های نظامی دولت‌های غربی است. یکی از پرسش‌های اصلی معترضان این است که چرا بودجه دولت‌ها به جای این‌که صرف هزینه‌های رفاهی جامعه شود، در بخش نظامی خرج می‌شود. گرچه نقطه آغاز اعتراضات فرانسه در مدارس حاشیه‌ای شکل گرفت، اما خیلی زود کل ساختار آموزشی را هدف گرفت و بار دیگر این پرسش را مطرح کرد که در ساختاری تبعیض‌آمیز، آموزش باکیفیت در اختیار چه کسانی است.

سال‌ها پیش، هانس ماگنوس انسنس‌برگر، نویسنده و روشنفکر برجسته آلمانی، در سخنرانی‌اش هنگام دریافت جایزه هاینریش بل، مفهوم سواد و آموزش را به‌عنوان یک هنجار مطلق واسازی کرد و ساختار پنهان قدرت را در پشت آن عیان کرد. این جستار همچنان خواندنی است و به خصوص نوع نگاه تاریخی و انتقادی انسنس‌برگر آموزنده است و ای‌بسا بیش از گذشته به کار جهان کنونی ما بیاید. عنوان طعنه‌آمیز جستار انسنس‌برگر نشان‌دهنده موضع رادیکال او در قبال کلیشه سواد در جهان مدرن است: «در ستایش بی‌سوادی». این جستار به همراه سه مقاله دیگر با عناوین «مهاجرت بزرگ»، «نگاهی به جنگ‌های داخلی» و «نکته‌هایی درباره تجمل کهنه و نو» در قالب یک کتاب با ترجمه محمود حدادی به فارسی برگردانده شده‌اند.

حدادی در بخشی از توضیحات ابتدایی کتاب، هوشمندانه به نسلی که انسنس‌برگر به آن تعلق دارد اشاره کرده است؛ نسلی که نویسندگان دیگری چون هاینریش بل، گونتر گراس، کریستا ولف و مارتین والزر هم به آن تعلق دارند و همه این‌ها نویسندگانی‌اند که پس از جنگ جهانی دوم به عرصه ادبیات آلمانی درآمدند: «همه جوانان جنگ‌زده‌ای که با رگه‌ای از بدبینی در قبال فرد و دولت، تا سال‌ها قلمشان در لایه‌های روحی و اجتماعی و بسترهای مادی و اقتصادیِ زمینه‌ساز این جنگ کندوکاو می‌کرد». در این میان، انسنس‌برگر چهره‌ای چندوجهی است که «ورای شعر و رمان، بیش از پیش به درون‌شکافی بحران‌های اجتماعی روزگار خود در قالب مقالات و جستارهای اجتماعی-فلسفی روی آورد». چهار مقاله‌ای که حدادی در کتاب «در ستایش بی‌سوادی» ترجمه کرده، همگی در دهه نود نوشته شده‌اند و موضوع‌شان فراتر از آلمان به مسائلی جهان‌شمول ارتباط دارد: «به پدیده کهن و رو به افزایش مهاجرت، جنگ‌های خانگی، مسئله اقتصاد و تجمل، و نیز افول کتاب از پی رونق بیش از پیش رسانه‌های نوین تصویری».

مقاله «در ستایش بی‌سوادی» پیوندی امروزی و نزدیک با وضعیت جهان فعلی ما دارد. انسنس‌برگر با رویکردی تاریخی استدلال می‌کند که در طول تاریخ بشر، توانایی خواندن و نوشتن یک استثنا بوده است، نه یک قاعده. او اشاره می‌کند که مردم سنتی یا به‌اصطلاح «بی‌سوادان» اگرچه نمی‌توانستند بخوانند و بنویسند، اما حافظه، قدرت تمرکز، زیرکی و توانایی شنیداری فوق‌العاده‌ای داشتند. ادبیات جهان، شامل شعر حماسی و ترانه‌ها، در اصل توسط این افراد از طریق سنت شفاهی خلق و منتقل شده است، بنابراین آنها «مخترعان واقعی ادبیات» هستند: «قالب‌های اولیه ادبی، از اسطوره گرفته تا وزن آهنگین ترانه‌های کودکانه، از قصه گرفته تا تصنیف، و از دعا گرفته تا چیستان، همگی تاریخی کهن‌تر از خط و نوشتار دارند. بدون میراث شفاهی هرگز شعری پدید نمی‌آمد و بدون بی‌سوادان هرگز کتابی».

خود واژه «بی‌سواد» تاریخچه بسیار کوتاهی دارد و انسنس‌برگر، معتقد است که این واژه برای اولین بار در سال ۱۸۷۶ در نوشته‌ای انگلیسی ظاهر شد و سپس به‌سرعت در همه اروپا گسترش یافت؛ این تقریبا همزمان است با اختراع چراغ‌برق و تلفن و نشان می‌دهد این یک برچسب تاریخی خاص است که همراه با نیازهای صنعتی‌سازی ساخته شده است.

یکی از نقاط درخشان مقاله، تحلیل انسنس‌برگر از انگیزه‌های واقعی آموزش همگانی است. او استدلال می‌کند که هدف اصلی گسترش سواد در قرن نوزدهم آموزش مردم برای «رهایی» نبود، بلکه پرورش نیروی کار منضبط و توانا به قصد پردازش اطلاعات برای کارخانه‌ها بود. او می‌گوید که مردم به طور داوطلبانه خواندن و نوشتن را یاد نگرفتند، بلکه مجبور به یادگیری آن شدند، زیرا این نیاز سرمایه‌داری صنعتی بود. او حتی سواد را با تاریخچه استعمار پیوند می‌زند و اشاره می‌کند که تعریف «بی‌سواد» به عنوان «انسان فرودستی» که باید حذف شود، از نظر منطقی با مفهوم «انسان فرودست» نازی‌ها هم‌خوانی دارد و ابزاری برای تبعیض و انگ‌زنی است: «ملت‌ها از روی میل باطنی‌شان خواندن و نوشتن نیاموختند، بلکه به این کار مجبور شدند. آزادی آن‌ها در عین حال به معنای سلب اختیار حقوقی‌شان بود. از این لحظه کار سوادآموزی در اختیار دولت و کارگزاران آن، یعنی مدارس، ارتش و دستگاه قضایی، قرار گرفت. هدفی که سوادآموزی دنبال می‌کرد، هیچ ربطی با روشنگری نداشت. انسان‌دوستان و حافظان فرهنگی، که سنگ سواد را به سینه می‌زدند، تنها مباشران صنعت و سرمایه‌داری بودند؛ صنعتی که از دولت می‌خواست کارگران درس‌خوانده در اختیارش قرار دهد. مقصود هرگز نیکی و حقیقت و زیبایی و آن شعارهایی که ناشرانِ پدرسالارِ بیدرمایر می‌دادند و بازماندگشان آن‌ها را تکرار می‌کنند، نبود. مقصود آن نبود که راه را بر فرهنگ نوشتار باز کنند، چه رسد به این‌که انسان‌ها را از زنجیر خامی و خردی آزاد کنند. مقصود پیشرفتی کاملا از نوع دیگر بود. این پیشرفت عبارت از آن بود که بی‌سوادان، این نازل‌ترین طبقه انسانی، را رام کنند، تخیل و اندیشه شخصی‌شان را از آنان بگیرند و از صفحه ذهنشان بشویند، تا از این پس نه‌تنها نیروی عضلات آن‌ها و مهارت فنی‌شان را به کار گیرند، بلکه از مغزهایشان هم بهره‌کشی کنند».

برای این کار، نخست باید انسانِ بی‌بهره از مهارت نوشتار را تعریف، کشف و افشا کرد. انسنس‌برگر به صراحت هدف واقعی آموزش همگانی را رد می‌کند و می‌گوید هدف سوادآموزی مردم هیچ ارتباطی با روشنگری نداشت. او استدلال می‌کند که کسانی که برای آموزش همگانی تلاش می‌کردند، چه بشردوستان و چه حافظان فرهنگ، در واقع «دست‌نشاندگان صنعت سرمایه‌داری» بودند. دولت از آنها می‌خواست نیروی کار واجد شرایط را فراهم کنند. به‌عبارتی، مسئله هرگز ترویج فرهنگ مکتوب یا رهایی مردم از نابالغی خودخواسته نبود. «پیشرفت» واقعی در این بود: رام‌کردن بی‌سوادان یعنی این نازل‌ترین طبقه انسانی، از بین بردن تخیل و سرسختی آنها، و از آن پس نه تنها بهره‌برداری از قدرت عضلانی و مهارت‌های فنی آنها، بلکه بهره‌کشی از مغزهایشان.

در چنین بستری ما مدام با طبقه‌بندی و انگ‌زدن سروکار داریم. انسنس‌برگر می‌گوید در پشت پدیده بی‌سوادی انسان فرودست را قرار می‌دهند. از سوی دیگر، اقلیتی ناچیز و افراطی تمدن را ملک طلق خود می‌داند و در حق همه آنانی که به ساز او نمی‌رقصند تبعیض روا می‌دارد و این اقلیت را به‌روشنی می‌توان عیان کرد: «مردان بر زنان سروری دارند، سفیدپوستان بر رنگین‌پوستان، ثروتمندان بر بینوایان و زندگان بر مردگان. باری، آنچه آن به‌اصطلاح کارگزاران زندگی اجتماعی در عصر قیصر ویلهلم هرگز گمانش را به ذهن راه نمی‌دادند، باید برای ما نوادگان و فرزندان مارگزیده آنان بی‌هیچ گوشه تاریکی روشن باشد و آن این‌که روشنگری ممکن است به فتنه‌گری و فرهنگ به بربریت تبدیل شود».

به این ترتیب این روایت انتقادی و تاریخی مستقیما سوادآموزی را از یک امر رهایی‌بخش به یک «ابزار تولید» فرو می‌کاهد و سواد به‌عنوان «فناوری انضباط» سرمایه‌داری صنعتی مطرح می‌شود. انسنس‌برگر استدلال می‌کند که جامعه اروپایی در مرحله صنعتی‌شدن به نیروی کار نیاز داشت که توانایی پردازش اطلاعات داشته باشد و بتواند فرایند تولید را به حرکت درآورد و حفظ کند. این نوع آموزش از طریق «آموزش و انضباط» معمول در مدارس ابتدایی انجام می‌شد. بنابراین، خواندن و نوشتن به خودی خود یک هدف نیست، بلکه یک «آموزش مهارتی» است که برای انطباق با خطوط تولید طراحی شده است. این تحلیل، آموزش همگانی را از چارچوب «پیشرفت تمدن» خارج کرده و در چارچوب «نیازهای تولید سرمایه‌داری» قرار می‌دهد.

مقاله میان دو نوع بی‌سوادی هم تمایز قائل می‌شود: بی‌سواد سنتی یعنی کسانی که نمی‌توانند بخوانند و بنویسند، اما دارای حافظه، تمرکز و خرد شفاهی هستند؛ و بی‌سوادی نوع دوم که محصول دوران مدرن است. انسنس‌برگر این را محصول مراحل جدید سرمایه‌داری صنعتی می‌داند. در ساختاری اقتصادی که «فروش» مهم‌تر از «تولید» است، سیستم دیگر به کارگران بسیار منضبط و باسواد نیاز ندارد، بلکه به مصرف‌کنندگان ماهر نیاز دارد. این «بی‌سوادان ثانویه» می‌توانند بخوانند و بنویسند اما نمی‌توانند و نمی‌خواهند فکر کنند. آنها اطلاعات را منفعلانه مصرف می‌کنند بی‌آن‌که هیچ تفکر انتقادی داشته باشند.

«در ستایش بی‌سوادی» ستایشی ساده از نادانی نیست، بلکه یک مقاله انتقادی رادیکال است. انسنس‌برگر با نگاه هستی‌شناختی تاریخی و نقد سیاسی-اقتصادی، نشان می‌دهد که سواد به خودی خود یک فضیلت مطلق نیست؛ در زمینه‌های خاص، این واژه به ابزاری برای تبعیض، انقیاد و حتی «نادان‌کردن» مردم تبدیل شده است. ارزش واقعی آن در ایجاد یک تناقض فکری است: بی‌سوادان سنتی که فاقد توانایی خواندن و نوشتن بودند، دارای حافظه و تمرکز بودند؛ در حالی که «بی‌سوادان ثانویه» مدرن که تحصیلات دارند، در عصر رسانه‌های جمعی توانایی تفکر مستقل را از دست داده‌اند.

در سرمایه‌داری متأخر، همراه با کارگران تولیدی سنتی و کارمندان اداری، آن آموزش‌های سختگیرانه‌ای که آنها متحمل می‌شدند نیز منسوخ می‌شود. حالا سواد به «غل و زنجیری» تبدیل شده که باید هرچه سریع‌تر از آن خلاص شد. فناوری معاصر نیز راه‌حل مناسب را فراهم کرده است و رسانه‌های عمومی و به خصوص شبکه‌های اجتماعی به توهم آگاهی دامن زده‌اند. این تحلیل مکانیسم بازتولید سرمایه‌داری را نشان می‌دهد: این‌که دیگر به افراد متفکر نیاز ندارد، بلکه به مصرف‌کنندگان مطیع نیاز دارد. انسنس‌برگر با لحنی کنایه‌آمیز درباره بی‌سواد نوع دوم می‌گوید: «خوشا به سعادتش! زیرا از بیماری فراموشی، یعنی دردی که به آن مبتلاست، هیچ رنجی نمی‌برد؛ سرمست از آن‌که از هیچ دید و درک شخصی برخوردار نیست و قدردان این‌که کم‌ترین توان تمرکزی ندارد. این واقعیت را که نه می‌داند و نه می‌فهمد که چه بلایی بر سرش آمده - این فلاکت را- نوعی امتیاز می‌شمارد. پر جنب و جوش است و سازگار و قاطع. هیچ لازم نیست نگران احوالش باشیم. از دلایل سلامت و خوش‌احوالی این بی‌سواد نوع دوم یکی هم این‌که هرگز خودش خبر ندارد که بی‌سواد نوع دوم است. خودش را صاحب دانش و معلومات می‌داند، زیرا بلد است کاتالوگ انواع ماشین‌ها و همه‌رقم چک را بخواند. در محیطی می‌چرخد و می‌گردد که برای حفظ او از گزند هرگونه وسوسه ذهن حصاری کامل به دورش کشیده است. هرگز متصور نیست که در این محیط شکست بخورد، زیرا همین محیط او را ساخته و پرورده است تا به این وسیله دوام خالی از خللش را تضمین کند». این تحلیل انسنس‌برگر با آثار قبلی او درباره «صنعت آگاهی» پیوند دارد. نقد او از «صنعت آگاهی» دو مرحله را طی کرد: مرحله اول بر «دستکاری کامل» و بی‌تفاوتی طبقه متوسط تمرکز داشت؛ در مرحله دوم، اگرچه دستکاری همچنان وجود دارد، اما اهداف غایی ناپدید شده‌اند. تحلیل «بی‌سوادان ثانویه» در مقاله «در ستایش بی‌سوادی» دقیقا نمونه مشخصی از این چارچوب است: نظام سرمایه‌داری از طریق بازتعریف سواد، «فقدان تفکر» را به یک ویژگی سازگار با محیط تبدیل کرده است.

انسنس‌برگر به انکار یک افسانه هم می‌پردازد. او می‌گوید سوادآموزی برای «روشنگری» نبود، بلکه برای «رام‌کردن» بود و نتیجه می‌گیرد که پروژه تاریخی روشنگری، در آنچه به آموزش توده مربوط می‌شود، شکست خورده است. او می‌گوید شعار «فرهنگ برای همه» امروزه به شعاری مضحک بدل شده و هنوز هم کورسویی از یک فرهنگ بدون طبقه در هیچ‌کجا دیده نمی‌شود: «برعکس، آنچه می‌بینیم شکل‌گیری فرهنگ‌های مختلفی است که مرزهای خود را پیوسته بیش از پیش به روی همدیگر می‌بندند و دیگر هیچ زندگی همگانی و مشترکی را نمی‌شناسند. حتی می‌خواهم خطر کنم و بگویم مردم هر روز بیش از گذشته به کاست‌های فرهنگی تقسیم می‌شوند. (البته تعبیر کاست را صرفا به قصد تشریح اوضاع به کار می‌برم، وگرنه منظورم از این مفهوم چندان سیستماتیک و نظام‌مند نیست). این کاست‌های جدید فرهنگی را نمی‌شود با الگوی سنتی مارکسیستی تعریف کرد که می‌گوید فرهنگ حاکم فرهنگ حاکمان است. میان موقعیت اقتصادی طبقات با آگاهی آنان شکاف افتاده است».

نقد سیاسی-اقتصادی انسنس‌برگر نشان می‌دهد که سوادآموزی هرگز یک جنبش فرهنگی بی‌طرف نبود، بلکه از همان آغاز بخشی از منطق انباشت سرمایه‌داری بود: ابتدا برای تولید «ابزارهای کار» قابل بهره‌برداری، و سپس برای تولید «مصرف‌کنندگان» فاقد تفکر.

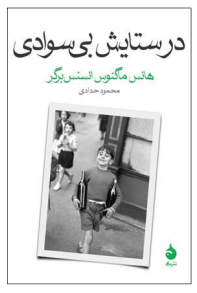

**در ستایش بی‌سوادی**
**هانس ماگنوس انسنس‌برگر**
**ترجمه محمود حدادی**
**نشر ماهی**

عطف

## ناظر تاریخ

**شرق:** «در ساعت هشت و سی دقیقه صبح امروز انقلابیون تهران مجسمه‌های خاندان سلطنتی را از میادین بیست‌وچهار اسفند، راه‌آهن، توپخانه و شهرک اکباتان به زیر کشیدند و با پتک تکه‌تکه کردند. در همین راستا اخبار دیگر حاکی از آن است ارتش... پیچ رادیو را می‌بندم. نگران مجسمه‌هایی می‌شوم که ساختم. هیچ‌کدامشان سلطنتی نیست پس دلیلی ندارد با پتک تکه‌تکه‌شان کنند. شاید هم دارد. نمی‌دانم». این آغاز داستان «تندیس ناتالی» نوشته سعید جوزانی است که حوادث آن در بستر میان دو انقلاب رخ می‌دهد.

روایت «تندیس ناتالی» از یک سو به زمان حال و انقلاب اسلامی بهمن ۱۳۵۷ مربوط است و از سوی دیگر نقبی به گذشته می‌زند و به سراغ انقلاب ۱۹۱۷ روسیه می‌رود. ماجراهای داستان توسط دو راوی روایت می‌شود: یکی خسرو، مجسمه‌ساز اهل بندر پهلوی، و دیگری استادش حبیب محمدی، مجسمه‌ساز آکادمی هنر مسکو که دست‌نوشته‌های زمان دانشجویی‌اش به شاگردش می‌رسد. خسرو مجسمه ماهی اوزون‌بورون را به سفارش اداره شیلات می‌سازد که در شهر نصب می‌کنند. حین کار، با «ناتالی» آشنا می‌شود که از به‌جامانده‌گان جنگ بین‌المللی دوم است. او را دستیار خود می‌کند و عشقی بین‌شان شکل می‌گیرد. همزمان، خسرو دست‌نوشته‌هایی از استادش حبیب محمدی (مجسمه‌ساز آکادمی هنر مسکو) را می‌خواند که محتوای آن درباره زندگی او در مسکو در دوران انقلاب اکتبر و اندیشیدن به آزادی هنری و فشار ایدئولوژیک است.

شخصیت خسرو در این داستان شخصیتی قابل توجه است. او در برهه‌ای تاریخی به فعالیت می‌پردازد اما از متن حوادث سیاسی فاصله دارد و به‌نوعی ناظر جریان‌های تاریخی است. از سویی دیگر، ناتالی نیز نه فقط یک معشوقه بلکه نماد آوارگی و زخم‌های به‌جامانده از جنگ و حافظه تاریخی است.

سعید جوزانی متولد ۱۳۶۵ بندر انزلی است و از نویسندگان ثابت کانون داستان چهارشنبه رشت که در سال ۱۳۹۰ به آن پیوست و داستان‌نویسی مستقل و خلاق را پی گرفت. در توضیحات خود کتاب آمده که واسازی تکه‌هایی از تاریخ گیلان و ایران و خاورمیانه، به شیوه تاریخ‌گرایی نوین، از ویژگی‌های سبکی اوست. در این راه، دو اثر دیگر نیز از وی انتشار یافت؛ مجموعه داستان «سال دو فصل دارد» (۱۳۹۷) برگزیده جایزه ادبی کیومرث و رمان «مالوینای انزلی» (۱۳۹۸) نامزد جایزه مهرگان ادب.

در بخشی دیگر از این رمان می‌خوانیم: «عصر بود. پاییز و طوفان و باران. زود هوا تاریک شد. بعد از هشت ساعت کار روی تابلویی که اسمش را گذاشته بودم شکارچی نیزار خودم را انداختم روی کاناپه و به سقف زل زدم. بعد از اینکه آخرین سیگار را توی زیرسیگاری پرشده خاموش کردم از جا پریدم. چاقویی که تخته‌شستی‌ام را با آن پاک می‌کردم برداشتم و افتادم به جان بوم و پاره‌پوره‌اش کردم بعد بوم پاره‌شده را از سه‌پایه برداشتم و پرتش کردم کنج کارگاه. این کار احمقانه مرا به کل از خودم ناامید کرد. از یک‌طرف احساس رضایت هم داشتم، چون جردادن آن بوم به معنای نتیجه‌گرفتن از کلنجاری بود که با خودم داشتم و نمی‌دانستم از کی در درونم شکل گرفته بود. از آن روز به بعد کارم شده بود نشستن روبه‌روی بومی سفید یا ایستادن کنار مجسمه‌ای که نمی‌دانستم سروته‌اش کجاست، ساعت‌ها زل‌زدن به آنها نقشی خوش‌ترکیب به‌وجود می‌آورد».



**تندیس ناتالی**
**سعید جوزانی**
**نشر نیلوفر**